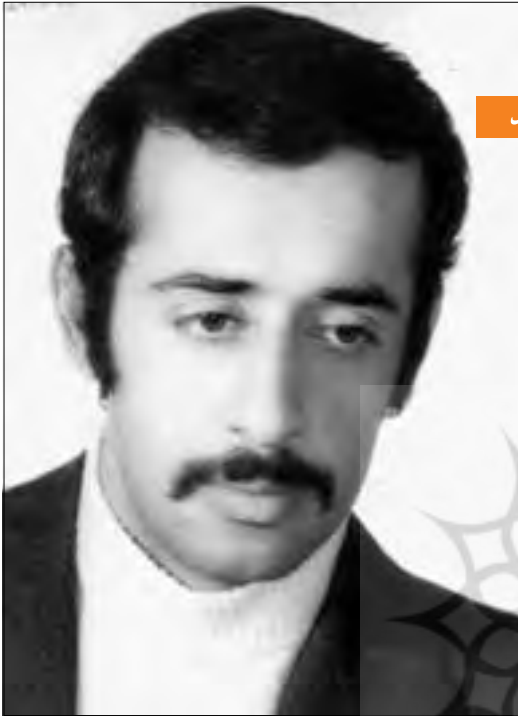


در عمل، یک بسیجی تمام‌عیار بود...



شهید تندگویان از زبان سیدمه‌حسن (محمد) مدرس
دوست و همکارش

درآمد

سیدمه‌حسن (محمد) مدرس، در بین همه دوستان و همکاران شهید تندگویان به لحاظ جغرافیایی نزدیکترین فرد به آن بزرگوار بوده است. مدرس در محله خانی‌آباد بزرگ شده و خانه‌شان تنها یک کوچه با منزل پدری شهید مهندس تندگویان فاصله داشته است. این نزدیکی به مرور به دوستی عمیق بدل شده و بعدها در قالب مبارزه تا زمان پیروزی انقلاب و همکاری در وزارت نفت ادامه یافته است. آنچه میخوانید ترکیبی از گفتار و نوشتار آقای مدرس درباره دوست دیرینه‌اش شهید تندگویان که خود آن را به این صورت تدوین کرده است:

جامعه افتخارآفرین بود و طبعاً جوانی با چنین موقعیتی بالقوه، به‌طور مرسوم باید موقع از دواج خریدهای آن‌چنانی بکند و مجلس آن‌چنانی برگزار کند، اما مجموع افراد شرکت‌کننده در مراسم ازدواج ایشان بیش از ۴۰ نفر نبودند و مهندس تندگویان بیشتر به میزان درک و تلاش مذهبی همسرش توجه داشت. به این ترتیب زندگی بسیار ساده‌ای را شروع کرد و شاهد این مدعی همین بس که جوانی با تحصیلات و امکانات بالقوه مجموع وسایل زندگی‌اش از یک وانت تجاوز نمی‌کرد.

موقعیت تحصیلی

شهید تندگویان فارغ‌التحصیل دانشکده نفت آبادان بود - همان‌جایی‌که خیلی از جوانان رؤیای ورود به آن را در سر می‌پروراندند - ولی ایشان ضمن تحصیل در این مرکز همان ریناله را مورد نظر قرار داد و در آن‌جا که همانند بقیه مکان‌های آموزشی به علت اقتضای زمان، بحث مذهب بحثی کوتاه‌فکرانه و قدیمی بود، و وظیفه‌اش را فراموش نکرده به عضویت انجمن اسلامی دانشکده در آمده و فعالیت جدی

هر چند که بارها ایشان در حضور من آرزوی خود را که همانا شهادت بود ابراز کرد و همواره عاشق شهادت، نیل به لقاءالله و کمال مطلوب بود، ولی مجموعه این زندگی و روش او بود که شهادت و پرواز به سوی معبود را با آن مقدمات برایش رقم زد.

خود را شروع کرد و به عنوان یک رکن شناخته‌شده به شمار می‌آمد که پیامد این فعالیت‌ها نیز دستگیری و زندانی شدن ایشان بود. او کتاب ولایت قیامه حضرت امام و کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه و بین دوستان می‌گرداند. او با برپایی جلسات مذهبی و استفاده از وجود شخصیت‌های مذهبی، سیاسی و برگزاری نماز جماعت در دانشکده و پخش اعلامیه از همین طریق، رسالت و مسؤولیت خویش را

تردیدی نیست که بهترین معرف هر فردی روش زندگی اوست. گهگاه که به یاد شهید محمدجواد تندگویان می‌افتم و دربار او با خودم فکر می‌کنم، می‌بینم که زندگی این شهید، مسیر بین دو آیه از قرآن بود که شروع و استمرار آن بر مبنای آیه شریفه «ان الذین قالوا ربناالله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتجنوا ولا تنزوا وایشروا بالجنه التي کنتم توعدون» و انتهای خط عرضی زندگی آن شهید نیز دیگر آیه شریفه «امن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً» و هر چند که بارها ایشان در حضور من آرزوی خود را که همانا شهادت بود ابراز کرد و همواره عاشق شهادت، نیل به لقاءالله و کمال مطلوب بود، ولی مجموعه این زندگی و روش او بود که شهادت و پرواز به سوی معبود را با آن مقدمات برایش رقم زد.

در این مختصر می‌گوئیم تا زندگی آن بزرگوار را از ابعاد مختلف بررسی کنیم.

خصوصیت‌های فردی

جواد، جوانی بسیار آرام، مؤدب و متواضع و منطقی، رنوف و مهربان و بسیار مردمی و فردی معتقد و مذهبی و وظیفه‌شناس بود و بعد از پدر تکیه‌گاه خانواده‌اش به شمار می‌رفت و در بین دوستان محور وحدت بود. از همان دوران جوانی، همزمان به تحصیل علوم دینی پرداخت و از محضر و کتب اساتیدی چون شهید مطهری، علامه محمدتقی جعفری و دکتر علی شریعتی استفاده می‌کرد و آموخته‌های خود را در بین دوستان و نزدیکان مورد بحث قرار می‌داد و به آن‌ها منتقل می‌کرد. یادگیری صحیح علوم قرآنی وی تا حدی بود که در همان سنین جوانی بر قرآن و نهج‌البلاغه تسلط داشت و مضر بر عمل به آن‌ها نیز بود و به همین علت خطوط فکری انحرافی و التقاطی را به‌خوبی تشخیص می‌داد و خیلی جدی با آن‌ها برخورد می‌کرد و هیچ‌گاه جذب آنان نگردید بلکه، از مخالفین سرسخت آن‌ها بود و همیشه می‌گفت نفاق و دروپی از محتوای کلام آنان پیداست و در این خصوص دقیقاً مصداق «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود. او اکثر دعاها را حفظ بود و همان‌طور که عرض شد، سادگی و بی‌آلایشی را مبنای زندگی خود قرار داده و نسبت به مادیات و ظواهر زندگی بسیار بی‌اهمیت بود. بد نیست در این مورد به مراسم ازدواج ایشان اشاره کنم.

شهید تندگویان یک مهندس فارغ‌التحصیل دانشکده نفت بود و نفس عنوان مهندس در آن زمان برای خیلی از افراد

انجام می‌داد. آقای تندگویان پس از آزادی از زندان موفق به دریافت دانشنامه فوق‌لیسانس مدیریت شعبه هاروارد شد. او همیشه تمام امکانات خود را در جهت دست یافتن به اهداف اسلامی و انقلابی خویش به کار می‌گرفت. جواد، مدیری بسیار باهوش و زیرک و جدی و منظم بود و قدرت تشخیصی بسیار قوی داشت. از خصوصیات بارز وی این بود که خیلی زیبا تشخیص می‌داد و سپس تصمیم می‌گرفت و به موقع عمل می‌کرد. یک نمونه آن دستورش مبنی بر تداوم مستمری گرفتن همسر یک ساواکی که در آخر صفحه ذکر گردیده بود. نمونه دیگر در بدو اسارت و معرفی خود به عنوان وزیر نفت جمهوری اسلامی و نجات جان دوستان خود و رزمندگان اسیر شد و آخرین آن‌ها استخاره کردن برای قبول وزارت و آمدن سوره حضرت یوسف که ابتدای آن سختی و انتهای آن عزت بود.

شخصیت سیاسی و اجتماعی

ابتدا باید عرض کنم که شرح این وجه از جواد، شخصیت جدای از دو قسمت قبل نیست. او وزیر می‌گشت، متعهد و متخصص و مردمی و رنج‌کشیده بود که البته انتخاب ایشان به وزارت داستانی جذاب و شنیدنی دارد که به موقع چنانچه لازم شد عرض خواهم کرد. شهید تندگویان هیچ‌گاه در اتاق خود را بر روی کسی نسبت و آسانسوری جدا نداشت. او همیشه از زندگی یکنواخت روی‌گردان بود، مشکلات را با آغوش باز می‌پذیرفت و در این مورد بارها مورد اعتراض من و دوستان قرار می‌گرفت و همواره نیز با همان لبخند و کلمات ساده می‌گفت من از برخورد با مشکلات و حل آن‌ها لذت می‌برم و تسوای دو روز زندگی‌ام با مرگ من برابر است. او هیچ‌گاه در تسخیر موقعیت و پست و مقام نبود، بلکه موقعیت و پست را مسخر خود می‌کرد. باز هم شاهد



بر این مدعی نمونه‌های عینی است که از شهید تندگویان در خاطر دارم:

- ۱- ورود با موتور سیکلت به اداره
 - ۲- استفاده از اوتومبیل پیکان در جلسه هیأت دولت.
 - ۳- نحوه خوراکی دفتر وزارت نفت و معاونین که بر طبق اسناد موجود، در نهایت سادگی برگزار می‌شد.
 - ۴- روز برگزاری نماز جمعه و اعتراض به ورود ممنوع رفتن راننده، در حالیکه عجله برای رسیدن به وزارتخانه داشتیم. یا مثلاً نامه‌هایی که در کنارش می‌نوشتیم جناب وزیر ملاحظه فرمایید، و اعتراض ایشان.
- او مسؤلیت شخصی خود را در قبال مسؤلیت اجتماعی اش فراموش می‌کرد. ایشان اکثر شب‌ها در وزارتخانه می‌ماندند و کار می‌کردند یا جلسه می‌گذاشتند یا این که در مورد رفتن به آبادان که چند بار در زمان جنگ به آبادان رفتند و از نزدیک با کارکنان ملاقات و به حل مشکلات آنان می‌پرداختند. بار آخر من به ایشان اعتراض کردم که آقا، جای شما در وزارتخانه است، ایشان گفتند که این میز نباید من را پایبند به خودش کند، من باید در کنار همکارانم باشم. در بعضی از مواقع نیز می‌گفتم آقا شما وزیرید، مثلاً چرا این طور ساده رفت و آمد می‌کنید؟ ایشان بسا خنده می‌گفت من از مردم جدا نیستم، بلکه از بین افراد همین جامعه هستم و در ضمن چیزی عوض نشده، همان‌طور که از اسم من پیداست، بار مسؤلیتم سنگین تر شده است. در یک کلام، شهید تندگویان جوانی وارسته و ستونی محکم برای خانواده و زاهد شب و شیر روز، فردی دلسوز و متخصص برای جامعه، مدبری مدبّر و وزیر حائز شرایط بود. چنانچه شهید رجایی به عنوان ستاره کابینه از ایشان نام می‌برد که به مجموع این حالات، در دوران بعد از انقلاب نام بسیجی اطلاق شد که شهید تندگویان خود مقدماتاً دارای این روحیات بودند.

برمی‌گردیم به انتهای خط عرضی زندگی آقای تندگویان، او در ارتباط با ذکاوت در تصمیم‌گیری و عمل به موقع و وفای به عهد، یک مؤمن در قالب یک دولت‌مرد بود. در هنگام اسارت، در جنگال دشمنان یعنی - آن‌ها که از نسل کوفیان و بزی‌بایند - حقانیت ایران را در مقابل بعثیان کافر، با پای مردی و نثار خون خود به اثبات رساند و تا تاریخ هست، تندگویان نیز هست که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه... هر چند که پیکر رنجور و شکنجه‌شده‌اش را خود دربر گرفتم. هر چند که بر چهره مظلومش بوسه زدم و با او گفتنی‌ها گفتم و هر چند که خود شاهد خاکسپاری پیکر پاکش بودم، پیکری

که سال‌ها همراه با روح پاک و باصفایش در کنارش بودم و با وجود سن کمش از او درس‌ها می‌گرفتم و اگرچه بارها و بارها در حضور من شهادت را آرزو می‌کرد تا بالاخره به کمال مطلوب دست یافت و شهید شهادت را با ذوق ذائقه به کام کشید، اما با تمام این احوال مرگش را باور ندارم که البته به حق نیز چنین است، چه خداوند می‌فرماید میندازید آنان که در راه ما کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

برایم بسیار دشوار است که سخنی یا کلامی در فقدانش بر زبان آورم اما بنا بر امر بعضی از دوستان به ذکر چند خاطره و چند نکته اکتفا می‌کنم، امید آن‌که روح پاکش در مقام دوستی و رفاقت از این حقیر گله‌مند نگردد. چه توصیف و تجسم روحیات و خصوصیات اخلاقی او که بیانگر شخصیت فردی و اجتماعی اوست، در این چند سطر نمی‌گنجد. آشنایی من از دوران تحصیل با شهید تندگویان آغاز شد. باری در محله خانی‌آباد تهران زندگی می‌کردیم و ارتباط دوران کودکی قابل ذکر نیست، اما رابطه نزدیک از دوران دبیرستان آغاز و از کلاس چهارم به بعد ارتباط تنگ‌تر گردید. ایشان پس از تحصیل در دانشکده نفت آبادان به پالایشگاه تهران منتقل شد و به علت فعالیت سیاسی دستگیر شد و به زندان افتاد و پس از زندان به علت ممنوعیت اشتغال دولتی توسط یکی از دوستان به مدیریت یکی از واحدهای پارس توشیبا انتخاب و مشغول به کار شد. با شروع انقلاب مجدداً به وزارت نفت برگشت و با آشنایی‌ای که شهید رجایی در زندان از ایشان داشت، به عنوان وزیر نفت انتخاب شد و من نیز به عنوان رئیس دفتر همین وزارتخانه در خدمت‌شان بودم.

همواره، ادب و تواضع جواد بیشتر در جاذبه پیدا کردن او در نزد دیگران مؤثر بود. او از همان دوره دبیرستان به‌طور جدی در جلسات مذهبی شرکت می‌کرد و در به یادگیری قرآن و نهج‌البلاغه اهتمام می‌ورزید و مطالبی را که در آن‌جا فرامی‌گرفت، به دوستانش منتقل می‌کرد و مورد بحث قرار می‌داد. این جلسات در او اثر بسزایی داشت، به حدی که در همان اوان جوانی بر قرآن و نهج‌البلاغه تسلط یافته بود و گهگاه در محاوراتش از آیات قرآن و فرموده‌های مولای

او در ارتباط با ذکاوت در تصمیم‌گیری و عمل به موقع و وفای به عهد، یک مؤمن در قالب یک دولت‌مرد بود. در هنگام اسارت، در جنگال دشمنان یعنی - آن‌ها که از نسل کوفیان و بزی‌بایند - حقانیت ایران را در مقابل بعثیان کافر، با پای مردی و نثار خون خود به اثبات رساند و تا تاریخ هست، تندگویان نیز هست که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...

متقیان(ع) استفاده می‌کرد. جواد در مسائل عبادی‌اش بسیار مقید بود، به‌طوری‌که از یکی از افراد خانواده‌اش شنیده‌ام که ایشان همواره به تهجد و شب‌زنده‌داری می‌پرداخت. او همیشه در خانواده یک تکیه‌گاه - بعد از پدر - محسوب می‌شد و زمانی که پدر در زندان به سر می‌برد، جواد ضمن تحصیل، مغازه پدر را هم اداره می‌کرد و بار مسؤلیت زندگی بر دوش او بود. از جلساتی که در شکل‌دادن به شخصیت مذهبی و افکار انقلابی بسیار مؤثر بود و در خصوص شرکت در آن‌ها به خود و دوستانش تأکید داشت، جلسات درس استاد محمدتقی جعفری، استاد شهید مرتضی مطهری، و دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد بود. او برخلاف ظاهر آرام و

سربه‌زیرش، روحیه‌ای ظلم‌ستیز و مقاوم و خستگی‌ناپذیر داشت و دارای درونی پرشور و فعال بود. شهید تندگویان از زندگی یکنواخت و آرام روی‌گردان نبود. یک روز به اتفاق دو تن دیگر از دوستان به شمال رفته بودیم و جواد در رودخانه‌ای که بسیار پرتلاطم و خطرناک بود، شنا می‌کرد و وقتی من به ایشان اعتراض کردم، او با لبخند همیشگی‌ای که بر لب داشت، پاسخ داد که انسان در سختی‌ها و ناملایمات‌ها و خطر‌ها ساخته می‌شود و من این کارها را دوست دارم.

روحیه انقلابی و سیاسی او، از زمانی برایم روشن شد که یک روز صحبت از حضرت امام و تقلید از ایشان به میان آمد و جواد با احترام و علاقه خاصی از معظم له نام می‌برد و کتاب ولایت‌فقیه ایشان را بین دوستان خود به‌طور مخفیانه برای مطالعه می‌گرداند و فعالیت سیاسی‌اش را نیز زمانی متوجه شدم که او از پالایشگاه اخراج شد و به زندان افتاد. جواد همیشه در صحبت‌هایش از انقلاب و حکومت اسلامی یاد می‌کرد و در آرزوی چنین روزی بود و پس از استقرار در راه حفظ آن از هیچ کاری امتناع نکرد و همیشه بر این عقیده بود که باید به انقلاب کمک کرد. در ایام تسخیر لانه جاسوسی، جواد هر شب به اتفاق خانواده به منزل ما می‌آمد و برای حضور در صحنه - همراه با بقیه دوستان - به آن‌جا می‌رفتم و به تظاهرات می‌پرداختیم. او معتقد بود که این نیز یکی از کمک‌هایی است که می‌توان به انقلاب کرد. جواد، گاهی در هر جا که برخی از فرصت‌طلبان - به‌خصوص گروهک منافقین - فعالیت می‌کردند به بحث می‌نخستند و خیلی آرام و جدی آنان را مجاب می‌کرد. او از مخالفین سرسخت این گروهک ضاله بود و همیشه می‌گفت که نفاق و دورویی از محتوای کلام آنان هویدا است. در جریان سیل جنوب، آقای تندگویان رئیس مناطق نفت‌خیز جنوب بود و یکی از مسؤولین وقت استان، ایشان را تهدید به اخراج از منطقه کرده بود. جواد در پاسخ گفته بود که این انقلاب سنگرهای بسیاری دارد و برای من مهم نیست که امروز در این سنگر و فردا در سنگری دیگر انجام وظیفه کنم. با توجه به همین عقیده بود که دوستان خود را که متخصص هم بودند و در تقاطع دیگر فعالیت می‌کردند، دعوت به همکاری می‌کرد و آنان نیز صادقانه به گرد او جمع و بعضاً در پست‌های ساده مشغول به فعالیت می‌شدند و این ممکن نبود مگر به‌خاطر صداقت و خلوص و خاکی بودن این شهید بزرگوار که باعث کشش و جاذبه فراوان دوستان و نزدیکان به سمت او می‌شد.

از خصوصیات بارز شهید تندگویان دقت و تیزبینی‌اش بود. او در راستای کمک به انقلاب با زیرکی‌ای که داشت، از یک طرح افشاش توسط گروهک منافقین، مطلع و جزئیات طرح را توسط این‌جانب به آقای رجایی اطلاع داد و در همین جلسه بود که در مورد کاندیداتوری جواد برای وزارت نفت صحبت شد و من به عنوان یک پیشنهاد، به آقای رجایی گفتم که اگر فوق‌لیسانس آقای تندگویان را در نظر بگیریم، در مقایسه ایشان با فرد مورد نظر جناب عالی، از نظر لیسانس مهندسی نفت، هر دو دارای شرایطی یکسان هستند و من پیشنهاد می‌کنم که توسط یکی از اساتید حوزه علمیه قم، سؤالاتی در مورد قرآن و نهج‌البلاغه و مسائل فقهی طرح کنید و هر کدام را که در پاسخ به آن پرسش‌ها دارای امتیاز بیشتری باشند انتخاب کنید، چون حکومت اسلامی است و وزیر چنین دولتی، علاوه بر تخصص، باید متعهد و مکتبی نیز باشد و بالاخره آقای تندگویان توسط آقای رجایی انتخاب و مسؤولیت وزارت نفت به ایشان محول گردید. پس از قبول مسؤولیت، از مهندس تندگویان خواستم مرا بازخرید کنند و ایشان در پاسخ گفتند اگر تو بروی و دیگر دوستان نزدیک من هم ترک مسؤولیت کنند، پس من با چه کسی کار کنم، لذا تکلیف شرعی است که تو بمانی و با ما همکاری کنی، و پس از چندی مسؤولیت دفترشان را

می‌کنی؟ گفت خیلی دوست دارم شهید شوم؛ نمی‌دانم چرا این سعادت نصیبم نمیشود. او بسیار ثروتمند و خانواده دوست بود و همیشه به خانواده توجه داشت و در مقابل آن‌ها مسئول بود. سال‌ها بعد از اسارتش، وقتی که شهید شد، یک شب در خواب جواد را دیدم که بغلش کرده‌ام. از درد ناله می‌کرد، گفتم چه شده؟ گفت این قسمت از سرم خیلی درد میکند، به آن دست زن. صبح بلند شدم، دیدم تماس گرفتند و گفتند که هدی - دختر کوچک جواد - خورده زمین، سرش شکسته و او را به بیمارستان شهدا برده‌اند. وقتی به ملاقات هدی خانم رفتم، دیدم که دقیقاً همان جایی ضربه خورده بود که آقای تندگویان در خواب به من اشاره کرده بود. شب عید ۱۳۸۷ هم خواب دیدم - همیشه خواب میدیدم که یا درجه گرفته یا تاج روی سرش است، همیشه ایشان را در حالات خوبی می‌بینم - این بار خواب دیدم که جواد آمده و پیکرش خیلی نحیف است و دو تا عصا زیر بغل اوست. تا من را دید، خودش را انداخت توی بغلم و شروع کرد به نفس نفس زدن. نشاندمش روی صندلی و گفتم چه شده و یکدفعه از خواب پریدم. فردا صبح، زنگ زدم به آقای صفازاده شوهر خواهر شهید تندگویان، گفتم برای بچه‌های جواد اتفاقی افتاده؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم یک همچین خوابی دیده‌ام. گفت مادر جواد از بلندی افتاده و پایش شکسته؛ با مشاهده این خواب‌ها دقیقاً معلوم می‌شود که جواد بر احوال خانوادهاش نظارت دارد.

قبیل از انقلاب یک منبع ساواک - خیرچین - در محیط پالایشگاه بود که کارش فاش شد و توسط کمیسوین پاک‌سازی از کار بیسار شد. یک مدت بعد، دیدیم که یک خانم جوان و یک بچه آمدند پیش ما که آن خانم، همسر همان آقای اخراجی بود. می‌گفت من از شوهرم طلاق گرفته‌ام، چون وضعیت او را نمی‌دانستیم و حال که فهمیده‌ایم وجود او برای ما ننگ است جدا زندگی می‌کنیم، ولی خرجی نداریم. همان‌جا مهندس تندگویان یک جلسه - ای تشکیل دادند و مبلغی به عنوان مستمری برای آن‌ها در نظر گرفتند. چون آن زمان گروه‌های منافقین فعال بودند، مهندس تندگویان می‌گفتند یک وقت نکند آن خانم جذب این گروه‌ها بشود. ■



جلوتر هستید. البته در تأیید این مسأله باید بگویم که یک روز، به همراه برادران مان آقایان مهندس لوح و دکتر آیت‌اللهی، برای تبریک ولادت مولای متقیان(ع) نزد آقای رجایی رفتم و از آقای تندگویان صحبت به میان آمد. ایشان - شهید رجایی - گفتند جواد ستاره کابینه من است. یادم است در آخرین سفری که مهندس تندگویان به آبادان داشت، قرار بود من نیز همراه ایشان باشم و وقتی دوباره بنا هم صحبت کردیم، گفتند در این سفر آقای مهندس بوشهری و آقای مهندس سادات هستند و بهتر است تو در وزارت خانه بمانی. پس طبق معمول، آقایان را از زیر قرآن رد کردیم و برای‌شان دعا کردیم. دو روز بعد - درست دو ساعت قبل از اسارت - مهندس تندگویان به من زنگ زدند و از اوضاع وزارت خانه جویا شدند که اخبار لازم به ایشان گزارش شد و برای مزاح گفتم جواد، مواظب خودت باش، ما یک وزیر نفت بیشتر نداریم و با همان لحن آرام که گویای خلوص و صداقت ایشان بود به من گفتند نه بابا، شهادت نصیب ما نمی‌شود...

از دیگر خصوصیات جواد، مدیریت و تدبیر و آگاهی‌اش بود، به طوری که افراد را با توجه به دانش کاری و ایمان و تعهد به انقلاب و اعتقادات مذهبی برای پست‌های لازم انتخاب می‌کرد و بیشتر سعی داشت که یاران خود را از بین اعضاء انجمن اسلامی و افراد مذهبی انتخاب کند - مانند آقایان دکتر آیت‌اللهی، دکتر فیروزآبادی، مهندس بوشهری، مهندس سادات، مهندس اجل لوثیان، مهندس لوح - و از دانش، تجربه و تعهد آنان همواره به نحو احسن استفاده می‌کرد. لازم به تذکر است که این مطالب ذکر اندکی بود از آن بسیار و خاطرات پراکنده‌ای بود از مجالست و رفاقت با این شهید غریب که قسمت‌هایی از آن ممکن است در نوشتار برخی از دوستان مشترک باشد، اما همان‌طور که می‌دانیم در سختی هاست که انسان‌ها ساخته و شناخته می‌شوند و قدرها مشخص می‌گردد. بدیهی است که ۱۰ سال اسارت در چنگال این یزیدیان دیوافت، همراه با ترک تعلقات مادی در راه خداوند، سخت‌ترین دوران زندگی این عزیز بوده و تنها در این شرایط است که با ایمان به «الله» ارتقاء روح و تعالی و پرواز افکار تا بی‌نهایت صورت می‌پذیرد و در این زمان است که زمزمه‌ها و نجواها و ناله‌های شبانه گوش اهل دل را نوازش می‌دهد و توجه انسان را به مبدأ متوجه و «الیس راجعون» را معنی می‌بخشد و بالاخره مصداق آیه شریفه «الذین آمنوا و هاجروا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله اولئک هم الفاعلون» می‌گردد. بدیهی است فقط آنان که به این وادی گام نهاده و بسا درک موقعیت کسب فیض کرده‌اند، اجازه توصیف دارند، نه فردی چون من که دستی از دور بر آتش داشتم. خداوند روح پاکش را با مولایش امام حسین - علیه‌السلام - محشور و دلش را در آن مقام رفیع از ما خشنود گرداند.

یکبار خیلی گریه میکرد، گفتمم چرا گریه



۱. وزیر مکتبی، متعهد و متخصص و مردمی و رنج‌کشیده بود که البته انتخاب ایشان به وزارت داستانی جذاب و شنیدنی دارد که به موقع چنانچه لازم شد عرض خواهم کرد. شهید تندگویان هیچ‌گاه در اتقاق خود را بر روی کسی نیست و آسانسوری جدا نداشت. او همیشه از زندگی یکنواخت روی گردان بود، مشکلات را با آغوش باز می‌پذیرفت و در این مورد بارها مورد اعتراض من و دوستان قرار می‌گرفت.

به این جانب محول کردند. طبق معمول، نامه‌هایی را که به دفتر می‌رسید و لازم بود که ایشان دستور بدهند، روی آن‌ها می‌نوشتیم: «جناب وزیر». یک روز ایشان با حالت عصبانی به اتاق آمدند و گفتند جناب وزیر کیست که تو روی نامه‌ها می‌نویسی؟ من همان جوادم و اگر هم می‌خواهی خیلی جدی و اداری باشی، بنویس: «برادر تندگویان» که این نکته، حاکی از روح بلند ایشان و بی‌توجه بودن به پست و مقام و مادیات بود. به خاطر دارم که اوایل وزارت مهندس تندگویان بود و هنوز تمام کارمندان ایشان را نمی‌شناختند. یک روز به‌علت راننده بدبندال وزیر نرفته بود، لذا آقای تندگویان با موتور سیکلتی که متعلق به شوهر خواهرشان بود، به اداره آمدند که محافظین به محض پیاده‌شدن به ایشان ادای احترام کردند و بعضی‌ها که متوجه شده بودند، سؤال کردند چه خبر است؟ وقتی شنیدند شخصی که از موتور پیاده شده وزیر نفت است، تعجب کردند و این خود نیز بیانگر سادگی و صفای باطن وی بود. او ساده‌زیستن و بی‌آلایشی را سرلوحه زندگی خویش قرار داده بود.

بد نیست به خاطره‌ای هم به نقل از خودشان اشاره کنم که این نیز نشانی دیگر از تواضع و دوری از ریا در زندگی آن عزیز است. یک روز در هیأت دولت، قرار شده بود که یک نفر از وزراء چند آیه از کلام‌الله مجید را تلاوت کند تا جلسه شروع شود که البته بعضی از آقایان از خواندن امتناع می‌کردند و زمانی که نوبت به آقای تندگویان رسید، ایشان چند آیه تلاوت کردند و سپس به تفسیر آن آیات پرداختند. در پایان جلسه، شهید فیاض‌بخش جلو آمد و گفت ما را حلال کن. شهید تندگویان گفت چطور؟ ایشان - شهید فیاض‌بخش - گفتند ما در مورد شما قضاوت درست و دقیقی نداشتیم، اما الان می‌بینم که شما از همه این جمع